

رجز خوانی زنان در حماسه

فهیمة شاه حسینی

تعریف رجز

رجز خوانی «از مختصات سبکی حماسه» (به شمار می‌رود؛ چرا که حماسه نمایانگر آداب و رسوم، قواعد و قوانین ملت و جامعه‌ی است که از آن سخن می‌گوید^۲ و یکی از قواعدی که در جنگ‌های حماسه‌ها کاربرد بسیار داشته (و در نبردهای پیشرفته‌ی امروزی نیز کاربرد دارد)، رجز خوانی است. به همین دلیل، حماسه‌های بزرگ جهان، سرشار از رجزهای پرشور و دل‌انگیز پهلوانان است. حتا در کتاب **اوستا** - نسک یشت‌ها - نمونه‌های نابی از رجز خوانی خودنمایی می‌کند. چنان که در «کرده‌ی ۷» از «زامیاد یشت»، بین «آذر» (پیک سپنت مینو) و «اژدهاک یا ضحاک» (پیک اهریمن) برای به‌دست‌آوردن «فر»، رجز خوانی‌های زیبایی انجام می‌شود.^۳

در همه‌ی حماسه‌ها مراحل رجز خوانی به ترتیب زیر است:

«پهلوانان پیش از آغاز جنگ از نام، نژاد و تبار یک‌دیگر سوال می‌کنند؛ سپس برای تضعیف روحیه‌ی حریف، نژادش را خوار و بی‌ارزش شمرده، به تبار خود فخر می‌کنند. دو جنگ‌جو از نبردهای بی‌شمار و سهمگین خود سخن می‌گویند و می‌کوشند به هر شکلی که هست جنگ‌های حریف را کوچک بشمارند».^۴ اما تعریف رجز و رجز خوانی چیست؟

چنان‌که می‌دانیم، بسیاری از مفاهیم، بدو با معنایی کلی در ذهن ما حضور دارند؛ اما باید برای بسط و گسترش این معنای کلی و آشنایی دقیق‌تر با مفاهیم مختلف به فرهنگ‌های لغت مراجعه شود. برای دستیابی به تعریفی دقیق از رجز نیز به بسیاری از فرهنگ‌های لغت فارسی، عربی و کتب دیگری مانند تاریخ ادبیات‌ها مراجعه شد که چندان راهگشا نبود. بنابراین تنها راه، برای ارائه‌ی تعریفی نوین و دقیق از رجز، یافتن مصادیق رجز خوانی از حماسه‌های مختلف و مقایسه‌ی آن‌ها بود. برای انجام این مقایسه، سه حماسه‌ی ایرانی (**شاهنامه**، **گرشاسب‌نامه** و **اسکندرنامه**) و سه حماسه‌ی غیرایرانی (**ایلیاد**، **ادیسه** و **مهابهارات**) مبنای کار قرار گرفت. با مقایسه‌ی مصادیق و نمونه‌های رجز خوانی در شش حماسه‌ی مذکور، شباهت‌های بسیاری بین آن‌ها یافت شد که براساس این شباهت‌ها تعریف زیر از رجز به‌دست آمد:

رجز سخنانی (منظوم یا منثور) است که با آغاز جنگ (هر نوع درگیری و کشمکش، حتا قبل از صف‌آرایی ظاهری در میدان نبرد) به‌کار گرفته می‌شود. این سخنان، یا بین دو نیروی متخاصم (هماورد) درمی‌گیرد یا بین نیروهای غیرمتخاصم و خودی (هم‌رزم).

رجز دارای پنج محتوای متفاوت است:

- ۱- مفاخره؛ ۲- استهزاء حریف؛ ۳- سرزنش مخاطب؛ ۴- تهدید مخاطب؛ ۵- تشجیع مخاطب.
- و هدف نهایی آن یا تضعیف روحیه‌ی حریف و تهدید و تحذیر او از جنگ است یا تقویت روحیه‌ی مخاطب و تشویق و تحریک او به جنگ.

نبرد چنگ وارونه دیو سیاه
دوتا اندر آورد بالای شاه
سیاه در بیت فوق به‌معنی دیو پلیدکار است و هم می‌تواند رنگ دیو را برساند، دیو در معنای عزا و ماتم و نیز در معنای تکثر سپاه نیز آمده است:

همه جامه کرده کبود و سیاه
نشسته به اندوه در سگ شاه
ز شمشیر گردان چو ابر سیاه
همی خون فشانند در باوردگاه
حکیم طوس از ترکیبات و عناصر مختلفی برای بیان سیاهی استفاده می‌کند، مانند قیر و قار، آبنوس، مشک و عنبر و... .

علاوه بر رنگ‌های ذکر شده در این مختصر، رنگ‌های دیگری نیز در کل **شاهنامه** قابل بررسی و مقایسه با دیگر متون حماسی، عرفانی، غنایی و... می‌باشد که دارای مفاهیم سمبلیک و روانشناسی رنگ‌هاست. در این راستا راهی می‌تواند بود برای شناخت مفاهیم و تصاویر اشعار شاعران که جای تامل و پژوهش می‌تواند قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- رستم و سهراب، بیت ۹۲۴.
- ۲- رستم و سهراب، بیت ۵۳۹.
- ۳- رستم و سهراب، بیت ۲۱۹۵.
- ۴- رستم و سهراب، بیت ۱۵۶۰.
- ۵- پادشاهی فریدون، بیت ۶۷۱.
- ۶- داستان سیاوش، بیت ۱۲۹۶.
- ۷- داستان رستم با خاقان چین، بیت ۱۵۵۷.
- ۸- داستان سیاوش، بیت ۱۹۰۰.
- ۹- پادشاهی کیکاو، بیت ۲۰۹.
- ۱۰- داستان بیژن و منیژه، بیت ۷۱.
- ۱۱- پادشاهی خسرو پرویز، بیت ۱۶۶.
- ۱۲- پادشاهی منوچهر، بیت ۱۲۶۴.
- ۱۳- پادشاهی ضحاک، بیت ۲۴۸.
- ۱۴- پادشاهی منوچهر، بیت ۷۱۰.
- ۱۵- داستان بیژن و منیژه، بیت ۱۷۱.
- ۱۶- حاشیه‌ی برهان قاطع، ص ۱۰۱۲.
- ۱۷- مقدمه‌ی **شاهنامه**، بیت ۸۹.
- ۱۸- پادشاهی فریدون، بیت ۱۲۵۳.
- ۱۹- پادشاهی کاموس کشانی، بیت ۴۹۳.
- ۲۰- پادشاهی منوچهر، بیت ۴۷۲.
- ۲۱- پادشاهی منوچهر، بیت ۹۱۵.
- ۲۲- کاموس کشانی، بیت ۷۷۶.
- ۲۳- پادشاهی فریدون، بیت ۶۷۶.
- ۲۴- داستان اردشیر بابکان، بیت ۶۸۰.
- ۲۵- لشکر آراستن کیخسرو با افراسیاب، بیت ۱۹۷۰.
- ۲۶- پادشاهی شاپور ذوالاكتاف، بیت ۳۳.
- ۲۷- پادشاهی هرمز پسر انوشیروان، بیت ۱۳.
- ۲۸- پادشاهی خسرو پرویز، بیت ۳۸۳۵.
- ۲۹- پادشاهی کیومرث، بیت ۴۰.
- ۳۰- پادشاهی گشتاسب، بیت ۴۱۳.

منابع و ماخذ

- ۱- **برهان قاطع**، محمد بن حسین خلف تبریزی، به اهتمام محمد معین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱. ۲- **شاهنامه‌ی فردوسی**، انتشارات پیمان، ۱۳۸۰. ۳- **فواجیح الجمال و فواجیح الجلال**، نجم‌الدین کبری، ترجمه‌ی باقر ساعدی خراسانی، انتشارات مروی، ۱۳۶۸. ۴- **روانشناسی رنگ‌ها**، ماکس لوجر، ترجمه‌ی منیرو روانی‌پور، انتشارات آفرینش، ۱۳۷۳.



شماره‌ی ۲۷ - فروردین ۱۳۸۵
HAFIZ MONTHLY

۷۰

رجزخوانی زنان

علی‌رغم این‌که، اغلب رجزخوانی‌ها در متون فارسی و غیرفارسی، از زبان پهلوانان مرد است، اما در بعضی از حماسه‌ها، پهلوانان زن نیز حضور دارند که آن‌ها نیز گاهی رجزخوانی کرده‌اند. به عنوان مثال در دو حماسه‌ی **شاهنامه** و **مهابهارات** زنان پهلوان و رجزخوان حضور دارند؛ البته حضور زنان پهلوان در **شاهنامه** بیش‌تر از **مهابهارات** است. در **اسکندرنامه** نیز «نوشابه»، پادشاه بردع، خطاب به اسکندر سخنانی مفاخره‌آمیز می‌گوید، اما این سخنان زبان تند و زمینه جنگ و نبرد ندارند. در **ایلیاد** و **ادیسه** نیز زنان مطرح می‌شوند، اما حضور زنان در این دو حماسه، زمینه‌ی کاملاً متفاوت دارد. در **ایلیاد**، حضور زن و عشق او، زمینه و محرک ایجاد جنگ است و در **ادیسه** حضور زن، زمینه و محرک بازگشت پهلوان داستان (اولیس) به وطن است. در **گرشاسپ‌نامه** نیز هیچ زن پهلوانی حضور ندارد و اساساً حضور زنان در این حماسه بسیار کم‌رنگ است.

زنان پهلوان، در **شاهنامه** حضور چشمگیرتری دارند و معروف‌ترین این زنان گردآفرید است. گردآفرید پهلوان، در داستان رستم و سهراب، این چنین از سپاه توران هم‌اورد می‌طلبد:

فرود آمد از دژ به کردار شیر
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
که گردان کدآمد و جنگ‌آوران
دلیران و کار آزموده سران (۱۸۵/۲)

هنگامی که گردآفرید، بعد از نبرد با سهراب، به درون دژ باز می‌گردد، از بالای دژ این چنین سهراب را ریشخند می‌کند و برای او رجز می‌خواند:

بخندید بسیار گردآفرید
چو سهراب را دید بر پشت زین
چرا رنجه گشتی کنون بازگرد
بخندید و او را به افسوس گفت
... ولیکن چو آگاهی آید به شاه
شهنشاه و رستم بنجنید ز جای
نماند یکی زنده از لشکرت
قیدافه^۵ - شهریار اندلس - نیز در پاسخ به نامه‌ی اسکندر مبتنی بر این‌که قیدافه باید به او بازوساو بدهد، چنین می‌گوید:

چو قیدافه آن نامه‌ی او بخواند
به پاسخ نخست آفرین گسترید
بدان دادگر کو زمین گسترید...

... مرا زان فزون است فر و مهی
همان لشکر و گنج و شاهنشهی
که من قیصران را به فرمان شوم
بترسم ز تهدید و بیچان شوم
هزاران هزارم فزون لشکرست
که بر هر سری شهریاری سرست
و گر خوانم از هر سوی زیردست
نماند برین بوم جای نشست
یکی گنج در پیش هر مهتری
چو آید ازین مرز با لشکری

تو چندین چه رانی زبان بر گزاف

ز دارا شدستی خداوند لاف
(۵۱۷)

پیش از این اشاره نمودیم که در **اسکندرنامه**، نوشابه - پادشاه بردع - همان از زنان شهریار و پهلوان است. در واقع «نوشابه» در **اسکندرنامه**، همان «قیدافه» در **شاهنامه** است. در هر دو کتاب، اسکندر به‌شکل «فرستاده‌ی» به قصر شهریار - زنی می‌رود؛ اما شهریار - زن او را می‌شناسد و به هوبتیش پی می‌برد. سپس سخنانی به اسکندر می‌گوید که زمینه‌ی رجز آن چندان قوی نیست. اما به خاطر این‌که این سخنان از زبان شهریار - زنی‌ست خطاب به پادشاهی چون اسکندر، در این‌جا به سخنان این زن، در هر دو حماسه (**شاهنامه** و **اسکندرنامه**) اشاره می‌شود.

در **شاهنامه** آمده:

بدو گفت قیدافه گر خنجرت

حمایل بدی پیش من بر برت

نه نیروت بودی نه شمشیر تیز

نه جای نبرد و نه راه گریز...

... همه نیکویی‌ها ز یزدان شناس

وزو دار تا زنده باشی سپاس

تو گویی به دانش که گیتی مراست

نبینم همی گفت و گوی تو راست

کجا آورد دانش تو بها

چو آیی چنین در دم ازدها

بلوزی به روز جوانی کفن

فرستاده‌ی سازی از خویشتن

مرا نیست آیین خون ریختن

نه بر خیره با مهتر آویختن...

(۵۳۷)

و در **اسکندرنامه** آمده:

... اگرچه ز من سیر نیستم

ز حال جهان بی‌خبر نیستم

منم شیر زن گر تویی شیر مرد

چه ماده چه نر شیر وقت نبرد

چو بر جوشم از خشم چون تند میخ

در آب آتش انگیزم از دود تیغ

کفل‌گاه شیران بر آرم به داغ

ز پیه نهنگان فروزم چراغ

ز مهرم مکش سوی پیکار خویش

گرفته مزین بر گرفتار خویش...

... درین هم نبردی چو روباه و گرگ

تو سر کوچک آیی و من سر بزرگ

(۱۹۰-۱۸۲/۱۰۴۷)

با مقایسه‌ی این دو نمونه، می‌توان نتیجه گرفت که شهریار - زن **شاهنامه**، شهریاری مقتدر است. چون با جسارت با اسکندر پیمان دوستی می‌بندد و سپس رهایش می‌کند. اما در **اسکندرنامه**، نوشابه این‌گونه عمل نمی‌کند، حتا به اسکندر می‌گوید:

تو را من کنیزی پرستندم
هم آن‌جا هم این‌جا یکی بنده‌ام
در **شاهنامه**، اسکندر به هنگام گشت و گذار خود در جهان به شهری

به نام «هروم» می‌رسد که ساکنان آن همگی زن هستند؛ زنانی جنگ‌جو و دلیر. اسکندر برای این زنان نامه‌یی می‌فرستد، مبنی بر این‌که باید فرمانبردار او باشند و زنان به او این‌گونه پاسخ می‌دهند:

...بی‌اندازه در شهر ما برزن است

به هر برزنی بر هزاران زن است
همه شب به خفتان جنگ اندریم

ز بهر فزونی به تتگ اندریم
ز چندین یکی را نبودست شوی

که دوشیزگانیم و پوشیده روی
ز هر سو که آیی برین بوم و بر

به جز ژرف دریا نبینی گذر
ز ما هر زنی کو گراید به شوی

از آن پس کس او را نبینیم روی
بباید گذشتن به دریای ژرف

اگر خوش و گر نیز باریده برف
اگر دختر آیدش چون کرد شوی

زن آسا و جوینده‌ی رنگ و بوی
هم آن خانه‌ی جاوید جای وی است

بلند آسمانش هوای وی است
و گر مردوش باشد و سرفراز

به سوی هرومش فرستند باز
وگر زو پسر زاید آن‌جا که هست

بباید نباشد بر ماش دست
ز ما هر که او روزگار نبرد

از اسب اندر آرد یکی شیرمرد
یکی تاج زرینش بر سر نهیم

همان تخت او بر دو پیکر نهیم
همانان ز ما زن بود سی هزار

که با تاج زرند و با گوشوار
که مردی ز گردن‌کشان روز جنگ

به چنگال او خاک شد بی‌درنگ
تو مردی بزرگی و نامت بلند

در نام بر خویشتن در میند
که گویند با زن برآویختی

ز آویختن نیز بگریختی
یکی ننگ باشد تو را زین سخن

که تا هست گیتی نگردد کهن
که تا هست گیتی نگردد کهن

و این رجزخوانی زنان شهر هروم در اسکندر تأثیر می‌گذارد و او از تهدید مجدد آن‌ها منصرف می‌شود.

«گردوی» یا «گردیه» خواهر بهرام چوبین نیز، از زنان بسیار جنگ‌جو و دلیر در شاهنامه است. وی به هنگام جنگ با خاقان، خطاب به «تبرگ» از دلیران سپاه دشمن چنین می‌گوید:

بدو گردیه گفت اینک منم
که بر شیر درنده اسب افکنم...

...چو تنها بدیدش زن چاره‌جوی
ازان مغفر تیره بگشاد روی

بدو گفت بهرام را دیده‌یی
سواری و رزمش پسندیده‌یی

مرا بود هم مادر و هم پدر
کنون روزگار وی آمد به سر

کنون من تو را آزمایش کنم
یکی سوی رزمت نمایش کنم

اگر از در شوی یا بی بگوی
همانا مرا خود پسندست شوی

بگفت این وزان پس برانگیخت اسب
پس او همی تاخت ایزد گشسب

یکی نیزه زد بر کمر بند او
که بگسست خفتان و پیوند او

(۱۷۶/۹)

رجزخوانی زنان پهلوان در مه‌بهارات، به اندازه‌ی شاهنامه نیست، اما آن‌چه هست قابل توجه و زیباست. در مه‌بهارات نیز «ارجن» به‌هنگام مسافرت خود به شهر زنان می‌رسد. شهر عجیبی که ساکنان آن همگی زن هستند. پادشاه این شهر زنی‌ست به نام «پرمیلا». این زن، به هنگام جنگ، دوبار، برای ارجمن رجز می‌خواند.

یک بار به ارجن می‌گوید:

«... ای ارجن! تو بر بسیاری از نامداران غالب آمده‌یی، اگر مردی تاب حمله‌ی من بیار.»

و بار دیگر، هنگامی که تیر ارجن می‌شکند، این‌گونه او را ریشخند می‌کند:

«فریاد بر ارجن زد و گفت: ای ابله! تیر افسون خواب را که می‌خواستی بگشایی، حالا آن تیر چه شد؟» (۲۹۳/۴) ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- انواع ادبی، سیروس شمیسا، ص ۹۹.
- ۲- انواع ادبی، محمدرضا شفیعی کدکنی، مجله‌ی خرد و کوشش (دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه شیراز)، ۱۳۵۶، ص ۱۱.
- ۳- پشت‌ها، ترجمه‌ی ابراهیم پورداوود، ج ۲، ص ۳۹۹ و ۳۴۰.
- ۴- اشارتی بر رجزخوانی در شاهنامه، بهرام پروین گنابادی، مجله‌ی فرهنگ ۷ (۱۳۶۹)، ص ۴۰۳.
- ۵- طبق روایات ملکه‌ی اندلس معاصر اسکندر بود و نیز قیدافه نام نوشابه ملکه‌ی بردع که معاصر اسکندر بود. بنابراین یک شخصیت در روایات مختلف به دو صورت: ملکه‌ی اندرس و ملکه‌ی بردع - دو ناحیه‌یی که از هم فاصله بسیار دارند - درآمده. (فرهنگ معین / اعلام).
- ۶- از پهلوانان به‌نام مه‌بهارات و از خانواده‌ی پاندون.

منابع

- ۱- ادب‌په‌ی هومر، ترجمه‌ی سعید نفیسی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۰.
- ۲- اسکندرنامه، حکیم نظامی گنجوی، مطابق نسخه‌ی تصحیح شده‌ی استاد وحید دستگردی، به اهتمام پرویز بابایی، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۳- ایلیاد هومر، ترجمه‌ی سعید نفیسی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۰.
- ۴- شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، چاپ مسکو، ۱۹۶۵.
- ۵- گرشاسب‌نامه، حکیم ابونصر علی بن احمدی اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمایی، کتابخانه‌ی طهوری، چاپ دوم، ۱۳۵۴.
- ۶- مه‌بهارات، به اهتمام سیدمحمدرضا جلالی نائینی، انتشارات طهوری، چاپ دوم، ۱۳۸۰.